

## مبانی عدالت‌خواهی در ستایش‌سروده‌های عصر غزنوی

غلامعلی زارع<sup>۱\*</sup>، حسین فامیلیان سورکی<sup>۲</sup> و حلیمه دائمی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup>دانشگاه علوم پزشکی و خدمات درمانی گلستان، عضو هیات‌علمی دانشگاه پیام نور مازندران،  
<sup>۲</sup>آموزش و پرورش استان گلستان

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۱۶؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۱۱

### چکیده

یکی از ذخایر مهم فکری، ذوقی و عاطفی هر ملتی، ادبیات آن ملت است که جلوه‌گاه خواهش‌های گوناگون آنان در ادوار مختلف است. به نظر می‌رسد آنچه را که ملت‌ها در تواریخ رسمی خود آشکارا نگفته‌اند در آثار هنری خود، از جمله ادبیات، پنهانی، بی‌صدا و غیرمستقیم گفته‌اند که عمدتاً ناشنیده مانده است و شایسته است با درک زبان غیر مرسوم ادیبان، این بخش از گفته‌های بی‌صدا را تبیین کرد که از منظر تاریخی، ادبی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ضروری می‌نماید. شعر یا سروده‌های مدحی یا ستایشی شامل انواعی از شعر فارسی در دیوان بسیاری از شاعران می‌شود که بررسی این همه، فراتر از یک مقاله است، از این روی از میان مجموعه ستایش‌سروده‌ها تنها به قصاید مدحی بسنده کرده‌ایم که رایج‌ترین قالب ستایشی شعر فارسی هم بوده است. از این شاعران نیز تنها به ده تن از مشاهیر آنان اکتفا کرده‌ایم که در متن مقاله مورد استناد قرار گرفته‌اند. عصر غزنوی به این دلیل انتخاب شده است که در این عصر از نظر اجتماعی-سیاسی بستری مناسب برای ستایش و گسترش این نوع اشعار فراهم بود و از نظر زمانی نیز به میزان کافی امتداد داشت تا شاعران بتوانند در فرصت‌های مناسب به طرح خواسته‌ها از ابعاد گوناگون بپردازند و هم‌اینکه شعر مدحی در این دوره سامان یافته و به اعتبار رسیده است و بسیاری از مشهورترین شاعران در حوزه مدح و ستایش در همین دوره ظهور کرده‌اند.

واژگان کلیدی: عدالت‌خواهی، ستایش‌سروده، عصر غزنوی

## مقدمه

با تأمل در ستایش سروده‌های شاعران مشهور عصر غزنوی<sup>۱</sup> در می‌یابیم که شعر این شاعران خاستگاه خواسته‌های متنوعی است که یکی از آنها «عدالت‌خواهی» است که البته همچون دیگر خواسته‌ها، از زوایای بسیار شایسته‌ی بحث و بررسی است که به اقتضای این مقال، به ناچار تنها به بحث و بررسی «**مبانی عدالت‌خواهی**» در ستایش سروده‌های عصر غزنوی البته با روش کتابخانه‌ای خواهیم پرداخت؛ زیرا درک درست این مبانی از ابعاد گوناگون ادبی، تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مهم و قابل اعتناست و به پژوهشگران کمک می‌کند تا مستندتر و در نهایت دقیق‌تر این موضوع را تحلیل کنند و نتیجه‌گیری نمایند.

گفتنی است که درباره موضوع این پژوهش، آثاری تدوین یافته است، از جمله «ابعاد عدالت‌ستایی در اشعار حکیم سنایی»<sup>۲</sup>، «عدالت در سیرالملوک و مقایسه آن با مبانی کلام ابوالحسن اشعری»<sup>۳</sup>، «بررسی آموزه‌های تعلیمی مفاهیم عدالت و تأمین اجتماعی از منظر سعدی شیرازی»<sup>۴</sup>، «تحول مفهوم عدالت و رابطه آن با سیاست در گلستان سعدی»<sup>۵</sup>، «سیاست، حکومت و عدالت در شعر پروین اعتصامی»<sup>۶</sup>، «بررسی تطبیقی مفهوم عدالت در شاهنامه و آثار افلاطون»<sup>۷</sup> و «مدایح برای وزیر کرمان»<sup>۸</sup>؛ ستایش سروده‌های عصر غزنوی و مبانی عدالت‌خواهی: قرآن کریم، احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) و اقوال و آثار علما و حکما سرشار از توصیه و تأکید بر اهمیت عدالت و برکات آن است. (قرآن کریم، نسا/۵۸ و مائده، ۸ و... نهج البلاغه، ۱۳۷۹: ۸۹۲ نیز رک. نراقی، ۱۳۸۴: ۶۰، سبحانی، ۱۳۶۲: ۳۸۲، طوسی، ۱۳۶۱: ۱۳۵-۱۴۲، ژول لایوم، بی تا، ۷۹۲-۷۹۴، اوشیدری، ۱۳۷۱: ۲۹۵ نیز رک. امن خانی و نظام اسلامی، ۱۳۹۲: ۴۱)

عدالت از نظر لغوی و اصطلاحی معانی و تعاریفی دارد. «لفظ عدالت از روی دلالت مبتنی است از معنی مساوات و تعقل مساوات بی اعتبار وحدت ممتنع» (طوسی، ۱۳۶۰: ۱۳۱) از نظر خواجه، عدالت «میانه زیستن است؛ هر که میانه زیستن رها کند ستم کرده باشد. من ترک القصد جار و من اتبع هواه

۱- ده تن از شاعران مورد استناد این مقاله عبارتند از: فرخی سیستانی، عنصری بلخی، منوچهری، مسعود سعد، سنایی، انوری، امیر

معزی، رشید وطواط، جمال الدین اصفهانی، سید حسن غزنوی.

۲- وجیهه ترکمانی باراندوزی

۳- نیره دلیر

۴- پروانه عادل زاده و بهروز غفوری

۵- الیاس نورایی

۶- حمید احمدی

۷- عیسی امن خانی و زهرا نظام اسلامی

۸- حبیب یغمایی

جار.» (طوسی، ۱۳۶۱: ۱۳۸-۱۳۹) نیز گفته‌اند: «عدل ترازویی است که خدای تعالی به حق از بهر خلق ظاهر کرد... عدالت راستی نگاه داشتن در حال رضا و خشم و در فراخی و تنگدستی است... و به هر حال منقاد و مسخر امر خدا بودن» (راوندی، ۱۳۶۴: ۷۰-۷۱) «عادل کسی بود که مناسبت و مساوات می‌دهد چیزهای نامتناسب و نامتساوی را» (طوسی، ۱۳۶۰: ۱۳۳) از نظر خواجه نصیر «عادل حقیقی کسی بود که تعدیل قوت‌های نفسانی و تقویم افعال و احوالی که صادر شود از آن قوت‌ها، چنان‌که بعضی بر بعضی قالب نشود، به تقدیم رسانیده باشد، بعد از آن در آنچه خارج ذات او بود مانند معاملات و کرامات و غیر آن همین نسق رعایت کرده باشد و نظر او در عموم اوقات بر اقتنای عدالت بود نه بر غرضی دیگر.» (طوسی، ۱۳۶۰: ۱۳۰) رازی می‌گوید: «عادل‌تر کسی است که شرمش بر شهوت غالب بود و ترس عقبی او بر حقد غالب و بردباری اش بر خشم چیره تر و آنکه حق بر سستیزه و لجاجت او برتری دارد» (رک.قزوینی، ۱۳۵۹: ۳۴) از نظر راوندی «بهترین عدل آن است که به مسلمانان آن خواهد که به خود پسندد و هرچه نپسندد که دیگری با او کند، باید که او با دیگران نکند.» (راوندی، ۱۳۶۴: ۷۳) غزالی در اهمیت عدالت به نقل از پیامبر (صلی‌اله علیه و آله) می‌گوید: «دو کس از امت من محروم باشند از شفاعت من: سلطان ظالم و مبتدع که در دین غلو کند تا از حد بیرون گذرد.» (غزالی، ۱۳۶۱: ۱۰۱) او می‌گوید: «دوست‌ترین و نزدیک‌ترین به خدای تعالی سلطان عادل است و دشمن‌ترین و خوارترین کس به خدای تعالی سلطان ظالم است» (غزالی، ۱۳۶۱: ۱۶) در فضیلت عدالت، خواجه طوس می‌گوید: «در فضایل هیچ فضیلت کامل‌تر از فضیلت عدالت نیست، چنانکه در صناعت اخلاق معلوم می‌شود؛ چه وسط حقیقی عدالت راست و هرچه جز اوست به نسبت با او اطرافند و مرجع همه با او.» (طوسی، ۱۳۶۰: ۱۳۲) او از قول افلاطون الهی گفته است: «چون عدالت حاصل آید نور قوی و اجزای نفس بر یکدیگر درفشد، چه عدالت مستلزم همه فضائل بود، پس نفس بر ادای فعل خاص خود بر فاضل‌ترین وجهی که ممکن بود قادر شود و این حال غایت قرب نوع انسان بود از الله تعالی» (طوسی، ۱۳۶۰: ۱۴۳) به نظر او «حکیم اول عدالت را به سه قسم کرده است یکی آنچه مردم را بدان قیام باید نمود از حق تعالی که واهب خیرات است... و عدالت چنان اقتضا کند که بنده بر قدر طاقت در اموری که میان او و معبود او باشد طریق افضل مسلوک دارد. دوم آنچه مردم را بدان قیام باید نمود از حقوق ابنای جنس و تعظیم رؤسا و ادای امانات و انصاف در معاملات و سیم آنچه بدان قیام باید نمود از ادای حقوق اسلاف، مانند قضای دیون و انفاذ وصایای ایشان و آنچه بدان ماند.» (طوسی، ۱۳۶۰: ۱۳۷-۱۳۸) در یک نگاه کلی عدل را بر دوگونه دانسته‌اند: عدلی که در استطاعت بنده باشد و دیگر عدلی که در استطاعت و توان بنده نباشد و مراد ما عدلی است که نقیض جور و ظلم

۱- فرخی سیستمی عدالت را انتظام و انطباق امور تلقی کرده و اینکه هر کسی به کاری بپردازد که خداوند استعداد انجام آن کار را در وجودش نهاده است: هرکس به شغل خویش فرو رفت و بازیافت / از رای نیک و برکت خواجه سر و رسن (فرخی سیستمی، ۱۳۶۳: ۳۳۲)

است و بنده را به آن فرموده‌اند آنجا که خداوند می‌فرماید: «ان الله يأمر بالعدل» نیز «امر ربی بالقسط» (رک.میبدی، ۱۳۷۱، جلد ۲: ۷۱۷) رازی که همه به ویژه شهریاران را مکلف به عدالت‌مداری می‌داند، منشأ عدالت را وحی دانسته، می‌گوید: «علم ادیان از انبیا متلقی است و صواب یافتن در سنت رسول، نگاه داشتن خویش است از طرف افراط و تفریط و برجاده استقامت رفتن.» (رک.قزوینی، ۱۳۵۹: ۴) مولف اخلاق محتشمی درباره‌ی این موضوع چنین اشاره می‌کند: «مبادی عدل و سیاست سه چیز بود: فرمان خدا و حاکم و ترازو و به عبارتی دیگر: کتاب و شمشیر و ترازو.» (طوسی، ۱۳۶۱: ۱۴۱-۱۴۲) «به حقیقت واضع تساوی و عدالت ناموس الهی است، چه منبع وحدت اوست، تعالی ذکره» (طوسی، ۱۳۶۰: ۱۳۳).

دانشمندان علم اخلاق، عدالت را از خصایل چهارگانه‌ای دانسته‌اند که می‌ارزد آدمی بدان مباحثات کند. خواجه نصیرالدین طوسی، هیچ فضیلتی را کامل‌تر از عدالت نمی‌داند (طوسی، ۱۳۶۵: ۱۳۱) او با تصریح به خصایل چهارگانه: حکمت، شجاعت، عفت و عدالت می‌گوید: «هیچ کس مستحق مدح و مستعد مباحثات و مفاخرت نشود الا به یکی از این چهار یا به هر چهار؛ چه کسانی نیز که به شرف نسب و بزرگی دودمان فخر کنند مرجع به آن بود که بعضی از آبا و اسلاف ایشان به این فضایل موصوف بوده‌اند.» (طوسی، ۱۳۶۵: ۳۲).

واقعیت این است که عصر مورد مطالعه از نظر فرهنگی- اخلاقی، عصر آغاز انحطاط در تاریخ فرهنگ و تمدن ایران اسلامی است، هرچند که در همین دوره دانشمندان، حکیمان و ادیبان بسیار در گستره فرهنگ و تمدن اسلامی در حال حیات بودند. (صفا، ج ۱، ۱۳۶۷: ۳۵۹-۶۳۶) ارباب قدرت عمدتاً به دلایل گوناگون، میراث عظیم فرهنگ و تمدن اسلامی ایران‌زمین را با اعراض از اصول و مبانی این فرهنگ و انهماک در تعصبات کور و انغمار در گرداب تعلقات سخیف در معرض حیف و حراج گذاشته، با استمرار این شیوه ناصحیح امکان بازیافت مؤثر و مفید را از فرهیختگان کاردان ربودند تا سرانجام شد آنچه نشایست و نایست<sup>۱</sup>.

جالب است که شهد شیرین «فضایل اخلاقی» مندرج در فرهنگ و تمدن ایران‌زمین در قرن‌های چهار و پنج که برپایه آموزه‌های اسلامی بنا شده بود، خاطرخواهان بسیار، از اقشار گوناگون اجتماعی- فرهنگی داشت و کسانی هم که در عمل، به طور جدی بدان پایبند نبودند، باز به دلایل گوناگون خواستار آن بودند و در این میان شاعران از این کسانی که در ستایش سروده‌های خود که برآیند انگیزه‌های چندگانه آنان است، به شیوه‌های گوناگون و عمدتاً غلوآمیز (رزمجو، ج ۲، ۱۳۶۶: ۳۳)

۱- بسیاری از حکایات موجود در تاریخ بیهقی و تحقیقات تاریخی از این نظر قابل بررسی اند. (رک. بیهقی، بی تا: ۱۷۸-۱۸۹ و ۴۴۳-۴۴۴) و ... و میرباقری فرد، ۱۳۸۳: ۲۶۸

مخاطبان را که اغلب از ارباب قدرت و مکتب بودند، به آن اصول و مبانی فراخوانده‌اند و «عدالت» از آن جمله است، گرچه خود چه بسا با آن بیگانه بودند. چنان که پیشتر اشاره کردیم، آنچه شاعران در سروده‌های خویش از «عدالت» گفته‌اند از زوایای بسیار تأمل برانگیز است و «مبانی عدالت‌خواهی» یکی از آنهاست که با بررسی و تحلیل این سروده‌ها، به طبقه‌بندی مبانی مذکور به صورت زیر می‌پردازیم:

### الف) عدالت مانع ظلم و جور است.

بر در کس عنکبوت جور هرگز / کی تند تا عدل باشد یار غارت (انوری، ۱۳۸۹: ۹۰)  
یکی از مبانی مورد تأکید شاعران در ستایش ممدوح برای برقراری عدالت، این است که از دیدگاه آنان رسوخ و ثبوت عدالت در جامعه موجب خروج ظلم و ستم است.<sup>۱</sup> منوچهری دامغانی گوید: «چو عدل او هست آن جایگه نباشد جور» (منوچهری، ۱۳۹۰: ۵۷) و مسعود سعد سلمان، آمیختگی دولت و قدرت را با انصاف و عدالت، موجب رهایی گیتی از صاعقه ظلم می‌داند (مسعود سعد، ۱۳۸۴: ۸۷ نیز همو، همان: ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۸۸، ۲۰۲ و...) و سنایی نامنی ظالمان را در سایه عدالت شاه می‌ستاید (سنایی، بی تا: ۶۷ و همو، ۱۳۶۸: ۶۸) و امیر معزی این معنا را چنین تعبیر می‌کند.

همیشه سایه عدل تو بادا بر سر عالم / که عالم را به عدل خویش خالی از ستم داری

(معزی، ۱۳۸۵: ۱۰۱ نیز همو، همان: ۵۶، ۷۷، ۹۲، ۱۵۰، ۲۰۹ و ...)

از دیدگاه این شاعران، گسترش عدالت و جدیت حکومت در برقراری آن، امنیت ظالمان را از بین می‌برد. ریشه ظلم را می‌خشکاند و جامعه را در مسیر مصالح و منافع خویش هدایت می‌کند:

به عدل او، ز ستم روزگار دست بداشت / طریق مصلحت خویش روزگار گرفت

(وطواط، ۱۳۳۹: ۶۷ نیز همو، همان: ۷۹، ۸۱، ۸۵، ۹۷، ۱۲۵ و ...)

انوری آتش ظلم را در برابر آب عدل، ماندگار نمی‌بیند و تقابل ظلم و عدل را به سحر ساحران در برابر معجزه موسوی تشبیه می‌کند. (انوری، ۱۳۸۹: ۲۰۹ نیز همو، همان: ۶۷، ۷۳، ۱۳۸، ۲۲۲، ۲۷۶ و ...) و جمال الدین اصفهانی شمول عدل ممدوح را موجب برچیده شدن بساط ظلم شمرده، در تبیین این معنا می‌گوید:

در دور تو از شمول عدلت / گشته است تظلم از غرایب

(جمال الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۷۲، نیز همو، همان: ۱۰۸، ۱۷۳، ۱۸۳ و ...)

۱- «اگر در اجتماع هرچیز به جای خود قرار گیرد یا به هرکس آنچه سزاوار است، داده شود و مساوات رعایت گردد، ریشه ظلم برکنده شده و عدل حکومت خواهد کرد.» (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۱۲۹-۱۳۰)

**ب) عدالت سبب امنیت است.**

عدالش سبب ایمنی خرد و بزرگ است / جودش سبب زندگی پیر و جوان است

(معزی، ۱۳۸۵: ۶۵)

احساس ناامنی از صاحبان زر و زور و تزویر، آفت رشد و پیشرفت فرد و اجتماع در عرصه‌های معنوی و مادی است و بدون رفع ظلم و دفع ظالمان، تأمین عدالت و در نتیجه برقراری امنیت فردی و اجتماعی محال است و همین امر سبب شده است که شاعران دانسته یا نادانسته، صمیمانه یا غیر صمیمانه در ستایش سروده‌های خود بر آن تأکید ورزند و آن را از برکات و تبعات گسترش عدالت به شمار آورند و به طرق گوناگون از ممدوحان خود بطلبند و اغرای ممدوح از طریق اخبار پیامدهای نیک عدالت گستری، یکی از این طرق است:

...چنان گشت بازارهای ولایت / که برخاست از پاسبان پاسبانی

ز پاکیزگی شهر و از ایمنی ده / روان گشت بازار بازارگانی

(فرخی، ۱۳۶۳: ۳۹۳)

بر زمین و بر زمان تا عدل او گسترده گشت / امن و نعمت در زمین و در زمان آمد پدید

(معزی، ۱۳۸۵: ۱۳۵)

همچنین از شیوه عام و مکرر شاعران عصر غزنوی در ابلاغ این پیام، جمع کردن اضداد است، بی آنکه از اجتماع آنها احساس ناامنی شود. «شبان گشتن گرگ بر رمه»، (سعدسلمان، ۱۳۸۴: ۳۱۱ و انوری، ۱۳۸۹: ۷۰) «خفتن ماهی با نهنگ و چریدن آهو با پلنگ»، (سعدسلمان، ۱۳۸۴: ۱۲۹) «همراهی و شنای گور با شیر شرز»، (سنایی، ۱۳۸۸: ۱۱۶ و همو، بی تا: ۱۶۰) «چرای میش در ظل گرگان»، (وطواط، ۱۳۳۹: ۳۰) «ایمنی کاه برگ از جذب کهریا»، (جمال الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۳۶) «رفاقت گرگ با میش»، (جمال الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۳۲) و «بیضه نهادن صعوه در چشم باز»، (سنایی، بی تا: ۱۶۰) نمونه‌هایی از اجتماع اضداد در سایه عدالت حاکمان در اشعار شاعران مورد پژوهش است. کتاب «ترجمه جاویدان خرد» در مدح «تابک ابوبکر بن سعد زنگی» آورده است:

تا شد او پادشاه هفت اقلیم / صبح خنجر نمی‌کشد از بیم

باز تا نام او همی شنود / بی زره پیش کبک می‌نرود

(رک. قزوینی، ۱۳۵۹: ۱-۲)

**ج) عدالت عامل عمران و آبادی است.**

خداوندا جهاندارا به زیر سایه عدلت / جهان آباد و خرم گشت همچون روضه رضوان

(معزی، ۱۳۸۵: ۱۳۴)

مؤلف «اخلاق محتشمی» تأکید می‌کند که «چون والیان ظلم کنند، باران نبارد و خشکسال بود.» (طوسی، ۱۳۶۱: ۱۳۷) بررسی ستایش سروده‌های عصر غزنوی حاکی از کشش و کوششی عمیق برای «آبادی» کشور است. شاعران این دوره با عبارات یا اشارات خود کوشیده‌اند رغبت ممدوحان را به این امر برانگیزند. لفظ «آبادی» و مترادفات و ملازمات آن در این اشعار چشمگیر است. امیر معزی، آبادی و خرمی جهان را پیامد عدالت‌ورزی حاکمیت کشور می‌داند و صریحاً خطاب به ممدوح می‌گوید:

هرچه آباد است بر روی زمین از عدل توست / و آنچه ویران است هم عدل تو آبادان کند  
(معزی، ۱۳۸۵: ۱۳۴)

نظامی گنجوی که دور از دوره مورد پژوهش نیست، چه روشن، اثر ظلم و جور حاکمان را از زبان مرغی در ویرانی مملکت بازمی‌گوید:

...گر ملک این است نه بس روزگار / ز این ده ویران دهمت صد هزار

(نظامی، ۱۳۶۸: ۳۰۲)

و فرخی با زبانی مصور و مخیل عدالت‌ورزی ممدوح را مایه‌ی نزول برکت و باران و جریان آب بر بستر جوی‌های خشک و رونق کشت و کار دانسته، می‌گوید:

بر جوی‌های خشک به امید عدل او / اکنون همی صنوبر کارند و نارون

(فرخی، ۱۳۶۳: ۳۳۲)

اگرچه تاریخ گواه ناراستی ستاینده در این گفتار و ناسزاواری ستوده به این ستایش‌هاست، نمی‌توان منکر کشش و کوشش نهانی ستایشگران برای تحقق عدالت شد، به ویژه وقتی که به ممدوح گوشزد می‌کند که «و آنچه ویران است هم عدل تو آبادان کند.» رشید و طواط آبادی جهان را از دادگری ممدوح دانسته، دعا می‌کند که زندگی اینای زمان از عدل و داد ممدوح رونق بگیرد (وطواط، ۱۳۳۹: ۴۰۴ و ۴۸۲ نیز رک. فرخی، ۱۳۸۸: ۲۳۸ و ۳۳۲ و همو، ۱۳۶۳: ۱۹۴ و ۲۶۹ و سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۵۶، ۱۱۶، ۱۹۹ و ۲۸۱) و انوری ممدوح عادل را، عامر می‌نامد و عمارت کشور را به عدالت او نسبت می‌دهد:

عمارت یافت از عدلت زمانه / زمانه هست معمور و تو عامر

(انوری، ۱۳۸۹: ۱۴۱، نیز رک. همو، همان: ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۷۰ و...)

#### د) عدالت موجب نظم اجتماعی است.

عدل تو از بهر نظم روزگار / نصب کرده ناظری از هر طرف (وطواط، ۱۳۳۹: ۲۹۶)

به اعتقاد خواجه نصیر «هرآنچه را نظامی بود به وجهی از وجوه، عدالت در او موجود بود والا مرجع آن با فساد و اختلال باشد» (طوسی، ۱۳۶۰: ۱۳۲) نیز در «جاویدان خرد» در مدح انوشیروان آمده است که «زهی پادشاه که ملک عالم از ترصیف معدلتش نظام پذیرد» (قزوینی، ۱۳۵۹: ۵۱) به تعبیر

دیگر «عدالت یکی از فضایل نیست، بلکه مجموعه آنهاست... اگر فضایل آدمی هماهنگ و متعادل باشند، عدالت وجود پیدا کرده است. به علاوه تعادل در خصایل، جبرا به تعادل در روابط با دیگری و به عبارت دیگر به تعادل در معاملات و نیز تعادل در سیاست منتهی می شود و در واقع دو تعادل، نتیجه یکدیگرند.» (لائوست، ۱۳۵۴: ۱۰۳-۱۰۴) سقراط (۴۶۰ ق.م) می گوید: «عدالت در وجود انسان، نوعی تناسب و هماهنگی درونی است. هنگامی این هماهنگی و تناسب به وجود می آید که شخص، تحت حاکمیت اراده‌های عاری از دوگانگی قرار گیرد و از هر عملی که موجب ناهماهنگی درون آدمی می شود، به دور باشد. افلاطون (۴۲۸ ق.م-۳۴۷ ق.م) می گوید: عدالت در جامعه، یعنی هرکس و هر طبقه در جایگاه مناسب خود قرار گیرد... عدالت هنگامی برپا خواهد شد که هرکس در هر طبقه‌ای که قرار دارد، به کار خود مشغول باشد و پا را از گلیم خود بیرون نکند. ارسطو (۳۸۴ ق.م) می گوید عدالت رفتاری برابر با افراد برابر و رفتاری نابرابر با افراد نابرابر است. ارسطو رعایت قانون را مبنا و مظهر عدالت می داند؛ اما به نوعی خاص از عدالت یعنی انصاف باور دارد. انصاف وظیفه‌اش تصحیح قانون است.» (عادل زاده و غفوری، ۱۳۹۲: ۱۵۲-۱۵۳) از نظر شاعران این دوره نیز شرط لازم تحقق اهداف تشکیلات اجتماعی، «عدل» است و بی آن، جامعه از آراستگی و انتظام ساقط است:

جهان را به عدل و به انصاف دادن / بیاراست چون شعر نیک از معانی

(فرخی، ۱۳۸۸: ۳۹۳)

#### ه) عدالت عامل دوام و بقای حاکمیت است.

بر دوام تو عدل توست دلیل / عدل باشد بلی دلیل دوام (انوری، ۱۳۸۹: ۲۶۷)

«حب ذات» امری طبیعی است و علاقه به متعلقات ذاتیات، پیامد بدیهی آن است. آدمی به طور طبیعی علاقه مند است که نعمت‌ها و موقعیت‌های مادی و معنوی از او باقی بمانند و هرچه این موقعیت‌ها و نعمت‌ها برایش مهم‌تر باشند کشش‌ها و کوشش‌های او هم بیشتر می شوند. مؤلف «سیاست نامه» در این باره می نویسد: «پایداری پادشاهی به عدلی است که گسترده می شود. بزرگان گفته‌اند: الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم» (طوسی، ۱۳۲۰: ۶) و شاعران هم از همین علاقه قلبی پادشاهان به بقای ملک و دولت استفاده کرده، عدالت را شرط لازم آن شمرده‌اند و به این منظور جا به جا به ستایش آن پرداخته، ممدوحان را بر آن برانگیخته‌اند:

خداوند جهان بهرام شاه آن خسرو عادل / که با عمر خضر داده است حق ملک سلیمان

(غزنوی، ۱۳۲۶۲: ۱۰۵)

تا که تو عدل و سیاست بر جهان گسترده‌ای / اصل ملک و قطب دولت پایدار است و متین

(معزی، ۱۳۸۵: ۱۵۴)



و از طرفی این گزاره‌های خبری در تأکید و تحسین عدالت، از بی‌عدالتی‌هایی حکایت می‌کنند که در معنای ثانوی خود، هم عدالت را مطالبه می‌کنند و هم اغرای ممدوح را در نظر دارند و در معنایی دیگر تهدیدی را هم در خود نهفته دارند؛ به‌ویژه وقتی ابیاتی با این درونمایه در دیوان شاعران یک دوره مکرر می‌شوند. (معزی، ۱۳۸۵: ۱۵۴، نیز ۲۰۰، ۲۸۱ و ۳۶۵ و رشید و طواط، ۱۳۳۹: ۷۰، نیز ۱۵۵ و انوری، ۱۳۸۹: ۲۰۰، ۲۵۹، ۲۶۷، ۳۳۳ و ۳۷۲)

### (و) عدالت شادابی و نشاط اجتماعی را در پی دارد.

عالم از انصاف تو شاد است شاد / شاد باش ای شاه عالم شاد باش

(سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۲۵۵)

مبنای پویایی، پیشرفت و تکامل فرد و اجتماع، شادابی و نشاط است که امیدواری و در نتیجه استمرار حیات در گرو آن است. مسعود سعد سلمان، بارها در دیوان اشعارش بدین معنا تصریح می‌کند (سعد سلمان، ۱۳۸۴: ۶۴، نیز ۷۳، ۲۵۲، ۳۲۲ و ۳۵۶) فرخی بسط عدالت اجتماعی را مایه افزایش رفاه عمومی و گرمی روابط انسانی می‌شمارد<sup>۲</sup>:

سپاه و رعیت نیابند فرصت / به شغل دگر کردن از میزبانی...

به جوی اندرون آب نوشین روان شد / از این عدل و انصاف نوشیروانی

(فرخی، ۱۳۶۳: ۳۹۳)

و امیر معزی با تأیید این معنا می‌گوید:

جان است مگر عدل تو یا نور لطیف است / که اندر تن و در دیده حیات دگر آرد

(معزی، ۱۳۸۵: ۱۵۵ نیز همو، همان: ۴، ۵۵، ۷۹، ۱۳۳، ۱۵۴، ۱۷۰، ۳۰۸، ۳۷۳، ۴۹۹، ۵۰۴ و ۵۸۲)) و تشبیه عدالت‌گستری ممدوح به دم حیات‌بخش مسیح (علیه السلام) از زبان انوری، تأیید همین معناست که بنا به قول او «عدلش حیات تازه به خاص و به عام داد»<sup>۳</sup> (انوری، ۱۳۸۹: ۱۴۷ نیز ۳۷۶) از دیدگاه سنایی همانگونه که باد بشکاف سحرگاهی در فصل بهار غنچه‌ها را شکفته و خندان می‌کند، عدل نیز در جامعه استعدادها را شکوفا کرده، قوه‌ها را به فعل می‌رساند و شایستگی و سزاواری را سالاری و سروری می‌دهد:

۱- فردوسی می‌گوید: ستم نامه عزل شاهان بود / چو درد دل بیگناهان بود (فردوسی، ۱۳۸۶، ج: ۶: ۱۳۷)

۲- چنانکه به تعبیر خواجه نصیر ظلم و جور برعکس آن «کینه‌ها آرد و نعمت‌ها نیست کند.» (طوسی، ۱۳۶۱: ۱۳۸)

۳- استاد طوس در پایان داستان اسکندر و ابتدای اشکانیان سلطان محمود و سالار او، امیرنصر را مدح کرده، حکایت می‌کند طی فرمانی که از شاه محمود می‌رسد، عدل عهد نوشین روان تازه می‌گردد و همه کارها بر دیگر اندازه: «که سالی خراجی نخواهند بیش / ز دیندار بیدار و از مردکیش» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۶) به همین سبب تمام مردم که شیفته عدالتند از شدت نشاط در شهر نمی‌گنجند و برای دعا به جان سلطان به دشت روی می‌آورند: «همه مردم از خانه‌ها شد به دشت‌نمایش همی زآسمان برگذشت» (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۷)

«عدل او در ولایت تیمار/ چون نسیم سحر به فصل بهار»

(سنایی، ۱۳۸۳: ۵۹۸)

ز) عدالت بدون تبعیض پیوسته مورد مطالبه شاعران است.

سایه یزدانی و در سایه عدل تواند / خلق عالم یک به یک اولاد آدم سربه سر

(معزی، ۱۳۸۵: ۱۹۲)

با بررسی اشعار عدالت‌خواهانه شاعران عصر غزنوی، متوجه تکرار معنایی واحد با عبارات متفاوت می‌شویم و آن درخواست شمول شعاع عدالت بر وضع و شریف و صغیر و کبیر (انوری، ۱۳۸۹: ۲۳۰) و بسط بساط عدل، بی تبعیض در بسیط زمین است. (جمال الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۲۲).

شاعران مورد پژوهش به خوبی دریافته‌اند که آفت عدالت، تبعیض است و انتساب عدالت‌گستری ممدوح به یک یک اولاد آدم، بر نگرانی آنان از عدم شمول عدالت، دلالت دارد. (معزی، ۱۳۸۵: ۱۹۲) نیز ۶۰، ۸۱، ۸۴، ۹۹، ۱۵۲، ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۱۷، ۳۹۳، ۴۳۶، ۴۴۰، ۴۵۴، ۵۲۲ و ۵۳۸) تصریح مکرر به عباراتی چون «هیچ موضع در زمین بی عدل او باقی نماند.» (وطواط، ۱۳۸۹: ۱۱) و «به هر بلاد علامات عدل تو پیدا» (وطواط، ۱۳۸۹: ۲۶۶) نیز ۲۲، ۷۰، ۱۵۵، ۱۸۳، ۳۰۹، ۳۵۳ و ۴۵۶) و «به خاص و عام رسید فیض انعامت» (جمال الدین اصفهانی، ۱۳۶۲: ۵۹) نیز، ۵۰، ۵۱، ۶۸، ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۶۷ و... برای تأکید بر معنای مذکور است.

ح) عدالت دفع‌کننده بلا و مصیبت است.

تا بدین شهر ز عدل و نظرش بهره رسید / دفع کرد ایزد از این شهر همه رنج و بلا

(معزی، ۱۳۸۵: ۱۶)

بلای جانکاه جامعه انسانی از گذشته تا کنون بی‌عدالتی بوده است و منشاء آن هم مراکز قدرت. چنانکه گفته‌اند: «بالاترین اقسام عدالت و اشرف و افضل انواع سیاست، عدالت پادشاه است، بلکه هر عدالتی بسته به عدالت اوست و هر خیر و نیکی منوط به خیریت او و اگر عدالت سلطان نباشد، احدی متمکن از اجرای احکام و عدالت نخواهد بود.» (نراقی، ۱۳۸۴: ۶۰) و اگر علل بسیاری از نابسامانی‌ها و نامرادی‌های اجتماعی را بجوییم، بی شک یکی از مؤثرترین علل را، بی‌عدالتی خواهیم یافت. اشعار زیر از این منظر قابل تأمل است:

سایه عدل تو از دنیا و دین خالی مباد / زانکه از عدل تو نفع نعمت و دفع بلاست

(معزی، ۱۳۸۵: ۷۷)

و: اگر زمانه بنازد ز عدل تو نه شگفت / که عدل او حوادث زمانه را سپر است

(معزی، ۱۳۸۵: ۷۸)

در واقع روی دیگر چنین توصیفی از عدالت، آرزوی کامروایی و برخورداری از زندگی‌ای متناسب با شأن آدمی است که البته با ابتدای اجتماع بر مبنای عدالت ممکن می‌شود. جالب است که حکیم طوس در شاهنامه پس از بیان بی‌رسمی‌ها و ستمگری‌های نوذر که به مرگ او می‌انجامد، از خشکسالی‌های سخن می‌گوید که نتیجه جنگ و خونریزی و ظلم و ستم است:

همان بد که تنگی بد اندر جهان / شده خشک خاک و گیا را دهان

نیامد همی ز آسمان باد و نم / همی برکشیدند نان با درم (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۲۷)

دو سپاه درمی‌یابند «که از ماست بر ما بد آسمان» زو طهماسب که پس از نوذر بر تخت نشسته، «به داد و به خوبی جهان تازه کرد» بنابراین بر آن می‌شوند تا صلح و داد در پیش گیرند و مرزها را محترم شمارند تا این که «زمانه همانا شد از داد سیر»، در نتیجه آسمان می‌بارد و خشکسالی به پایان می‌رسد:

پر از غلغل و رعد شد کوهسار / زمین شد پر از رنگ و بوی و نگار

جهان چون عروسی رسیده جوان / پر از چشمه و باغ و آب روان (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳۲۹)

#### ط) دایره تأثیر عدالت، فراتر از حوزه روابط انسانهاست.

شهبازده محمد ملک عالم عادل / که از شاکر او نیست تهی هیچ مکانی

تا او به عمارت بنشست از پی گنجش / هر روز به کوه از زر بفرزاید کانی

(فرخی، ۱۳۶۳: ۳۶۸)

آثار عدالت فرمانروایان اگر بی‌تبعیض گسترده و نهادینه شود، منحصر به قلمرو روابط آدمیان نیست و فواید و برکات آن، حیوانات، نباتات و حتی جمادات را هم در بر می‌گیرد؛ زیرا که اصولاً انگیزه‌ای برای جور و ستم و تعدی و تجاوز به حقوق دیگران نمی‌ماند و در نتیجه به‌طور طبیعی و فور نعمت در همه انواع موجودات عالم دیده شده، برکات در تزیید احساس می‌شود. سنایی تصریح می‌کند که عدالت سلطان ماهیت عناصر را متحول و متکامل می‌نماید:

گردد از داد شاه کسری‌وش / سیر بستان چو شیر پستان خوش (سنایی، ۱۳۸۳: ۵۴۹)

راوندی در «راحه‌الصدور» این موضوع را به تفصیل تبیین می‌کند که عدالت در همه چیزها اثر کند؛ در چارپایان و درختان و میوه‌ها و غله‌ها و آب‌ها و عناصر و جمادات، چنانکه آیات و احادیث و اخبار، تندرستی گیتی را به برقراری عدالت مشروط می‌کنند. (رک: راوندی، ۱۳۶۴: ۷۴-۸۱) ابوبکر عتیق نیشابوری در تبیین قصه حضرت داوود نقل می‌کند که خداوند به آن حضرت می‌فرماید: «به عزت من که خدایم که روز قیامت چندان داد کنم که اگر به مثل در دنیا درختی بود که آنرا شاخ‌های بسیار بود از آن شاخ‌ها یکی بر دیگری بساییده بود، روز قیامت آن شاخ زیرین را زیرین گردانم تا زیرین بر آن زورین ساید تا داد وی از آن دیگر بسته و داده باشم.» (مهدوی، ۱۳۴۷: ۳۶۶) نیز رک. امن‌خانی و نظام

اسلامی، ۱۳۹۲: ۴۴) ابوالمجد غزنوی اثر سریان عدالت را در میان عناصر و جمادات اینگونه بیان می‌کند:

گرچه ناهموار بود از پیشکاران کار حکم / پیش از این لیکن ز فر عدل تو در وقت ما  
آنچنان شد خاندان حکم که از انصاف و عدل / می‌کند مر خاک را از باد، عدل تو جدا  
(سنایی غزنوی، بی‌تا: ۶۰)  
تا جمال قهر و لطفش سایه بر عالم فکند / شیر در بستان فنا شد شیر در بستان بماند  
(همو، همان: ۱۴۵)

### ی) عدالت، عامل وطن‌دوستی و مانع مهاجرت است.

در روزگار او وطن خویش باز یافت / پانصد هزار مرد گم گشته از وطن  
(فرخی، ۱۳۶۳: ۳۳۲)  
ظلم و بیداد آفت انسجام است. بوستان و گلستان را به بیابان و آبادانی را به ویرانی و جمعیت را به  
پراکندگی بدل می‌کند. این نکته گرچه بدیهی می‌نماید، به نظر می‌رسد شاعران هوشمند به عمد بدان  
تفوه کرده‌اند تا اهمیت آن را بر گوش جان مخاطبان خویش فروخوانند:

حال ولایتی به مثال بنات نعش / از مردم گریخته بر کرد چون پرن  
کس بود که او ز کوه یمن برگزیده بود / امروز روی باز نهاد از که یمن  
(فرخی، ۱۳۶۳: ۳۳۲)

این اشعار یادآور سخنان غزالی در «کیمیای سعادت» است که خطاب به والی می‌نویسد: «بر  
مردمان طوس رحمتی کن که ظلم بسیار کشیده‌اند و غله به سرما و بی‌آبی تباه شده و درخت‌های  
صدساله از اصل خشک شده و مرد روستایی را هیچ نمانده... رضا مده که پوستشان باز کنند و اگر از  
ایشان چیز خواهند، بر اثر تهی‌دستی همگان بگریزند و در میان کوه‌ها هلاک شوند.» (غزالی، ۱۳۸۷:  
ج ۱: ۲۷) سعدی نیز به غربت‌گزینی رعیت از جور سلطان اشاره می‌کند که: «یکی را از ملوک عجم  
حکایت کنند که دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود و جور و اذیت آغاز کرد، تا به جایی که خلق  
از مکاید ظلمش به جهان برفتند و از کربت جورش راه غربت گرفتند.» (سعدی، ۱۳۷۴: ۶۳)

### نتیجه‌گیری

ستایش سروده‌های عصر غزنوی گرچه عمدتاً از منظر اخلاق اسلامی، وزنی ندارند و متأسفانه  
انحطاط اخلاقی عصر مورد پژوهش را حکایت می‌کنند، از ابعادی دیگر قابل تأملند:  
الف) ارزش‌های اخلاقی دست‌کم از بعد نظری در دوره‌ی مورد بحث اعتبار دارند، چنانکه حتی حاکمانی  
هم که در عمل به دور از فضایل اخلاقی بودند، اتصاف خویش را بدان فضایل خوش داشتند.

ب) تمایل به حاکمیت داد، بیرون از اختیار آدمی و برآمده از خواهشی درونی است و گردش امور بر محور عدالت آرمان همه انسانها در همه زمان‌ها و مکان‌هاست. شاعران ستایشگر گرچه در عمل و حتی بعضاً در نظر به فضایل اخلاقی، از جمله عدالت‌طلبی اهمیت نمی‌دادند، در گسترش آن مؤثر بودند. هرچند همه یکسان نبودند، بعضی در بطن ستایش‌ها با خوش‌بینی از آرزوهای خویش سخن سر می‌دادند و بعضی شهر آرمانی خود را جست و جو می‌کردند و برخی با درک اهمیت موضوع، ممدوح را بدان ترغیب می‌نمودند و برخی هم پیوسته و بعضی گاه‌به‌گاه، از سر نیاز یا دون همتی و فرومایگی و افراط در شهوات و لذات نفسانی نانی یا نامی می‌جستند.

ج) اشعار شاعران، حاکی از فقدان عدالت در عصر مورد پژوهش است و اشعار غلوآمیز مورد پژوهش، خواهش عمومی عدالت‌خواهانه مردمی را حکایت می‌کنند که برای تحقق خواسته‌های به حق خویش، تن به ستایش‌های سخیف و نا به حق می‌دهند تا شاید ترحم و توجه حاکمان را به خود جلب کنند.

د) با وجود بی‌عدالتی‌های رایج در عصر مورد پژوهش، به نظر می‌رسد مطالبات عدالت‌خواهانه شاعران می‌بایست بیش از آنچه هست، می‌بود؛ در توجیه این کاستی از جبرگرایی و اعتقاد به تعیین قهری سرنوشت از پیش در عصر مذکور، نباید غافل بود که در نتیجه آن، ضرورت تأکید شاعران بر عدالت محوری شهریاران در شعرهای مدحی به شدت کاهش می‌یابد تا جایی که در بسیاری از قصاید مدحی، سخنی از عدل و قسط نمی‌رود و به ویژه قصاید مدحی سید حسن غزنوی از این منظر قابل تأمل است.

## منابع

- ۱- قرآن کریم: رک. ژول‌لابوم، تفصیل آیات القرآن الحکیم، ترجمه محمد فؤاد عبدالباقی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- ۲- نهج البلاغه، امام علی (علیه السلام)، (۱۳۷۹). ترجمه محمد دشتی، چ اول، تهران: ستاد اقامه نماز
- ۳- اصفهانی، جمال‌الدین (۱۳۶۲). دیوان جمال‌الدین اصفهانی، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، چاپ دوم، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۴- امن خانی عیسی و زهرا نظام اسلامی (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی مفهوم عدالت در شاهنامه (ایران باستان) و آثار افلاطون، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، سال نهم، شماره ۳۰.
- ۵- انوری، اوحدالدین محمدبن محمد (۱۳۸۹). دیوان انوری، با مقدمه سعید نفیسی به اهتمام پرویز بابایی، چاپ اول، تهران: انتشارات نگاه.
- ۶- اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۱). دانشنامه مزدیسنا، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- ۷- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمدبن حسین، بی‌تا، تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، چاپ سوم، تهران: انتشارات خواجه.

- ۸- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان راوندی (۱۳۶۴). راحه الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق، چاپ دوم، به کوشش محمد اقبال، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۹- رزمجو، حسین (۱۳۶۶). شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی، جلد دوم، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۰- سبحانی، جعفر (۱۳۶۲). مبانی حکومت اسلامی، جلد دوم، اصفهان: انتشارات کتابخانه امیرالمؤمنین.
- ۱۱- سعد سلمان، مسعود (۱۳۸۴). دیوان مسعود سعد، با مقدمه رشید یاسمی، چاپ اول، تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۲- سعدی، مصلح ابن عبدالله (۱۳۷۴). گلستان، چاپ چهارم، به کوشش غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- ۱۳- سنایی، ابوالمجد مجدود ابن آدم (۱۳۸۳). حدیقه الحقیقه، چاپ ششم، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۴- سنایی، ابوالمجد مجدود ابن آدم (۱۳۸۸). دیوان حکیم سنایی غزنوی، به قلم استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۵- سنایی، ابوالمجد مجدود ابن آدم، بی‌تا، دیوان سنایی غزنوی، به کوشش مدرس رضوی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات سنایی/
- ۱۶- صفا، ذبیح‌اله (۱۳۶۷). تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، چاپ هشتم، تهران: فردوس.
- ۱۷- طوسی، خواجه نصیر الدین (۱۳۶۰). اخلاق ناصری، به کوشش مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، چاپ دوم، تهران: انتشارات طهوری.
- ۱۸- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۶۱). اخلاق محتشمی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۹- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۶۵). برگزیده اخلاق ناصری، به کوشش سید محمد علوی مقدم و رضا اشرف‌زاده، تهران: انتشارات توس.
- ۲۰- طوسی، خواجه نظام الملک (۱۳۲۰). سیاست نامه، به کوشش عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس
- ۲۱- عادل زاده، پروانه و بهروز غفوری (۱۳۹۲). بررسی آموزه‌های تعلیمی مفاهیم عدالت و تامین اجتماعی از منظر سعدی، فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی، شماره شانزدهم.
- ۲۲- عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد (۱۳۶۳). دیوان عنصری بلخی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۲۳- غزالی، محمد ابن محمد (۱۳۸۷). کیمیای سعادت، چاپ چهارم، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ۲۴- غزالی، محمد ابن محمد (۱۳۶۱). نصیحه الملوک، به کوشش جلال‌الدین همایی، تهران: بابک.
- ۲۵- غزنوی، سیدحسن (اشرف) (۱۳۶۲). دیوان اشعار، به کوشش سیدمحمد تقی مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۲۶- فرخی، علی بن جولوغ (۱۳۶۳ و ۱۳۸۸). دیوان حکیم فرخی سیستانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم و هشتم، تهران: انتشارات زوار.

- ۲۷- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه، ج ۱ و ۲، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ اول، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۸- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۵۴). مباحثی از تاریخ ادبیات ایران، با مقدمه عنایت‌اله مجیدی، تهران: دهخدا.
- ۲۹- قزوینی، شرف‌الدین عثمان بن محمد قزوینی (۱۳۵۹). ترجمه جاویدان خرد مشکویه رازی، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳۰- لاتوست، هانری (۱۳۵۴). سیاست و غزالی، ترجمه مهدی مظفری، ج ۲، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۳۱- معزی، امیر ۱۳۸۵. کلیات دیوان امیر معزی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا قنبری، چاپ اول، تهران: انتشارات زوار.
- ۳۲- منوچهری، احمد بن قوص بن احمد (۱۳۹۰). دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات زوار.
- ۳۳- مهدوی، یحیی (۱۳۴۷). قصص قرآن مجید (برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳۴- میبیدی، الوافضل رشیدالدین (۱۳۷۱). کشف الاسرار و عده الابرار، به کوشش علی‌اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۳۵- میرباقری‌فرد، علی‌اصغر و دیگران (۱۳۸۳). تاریخ ادبیات ایران، جلد اول، چاپ سوم، تهران: سمت.
- ۳۶- میرصادقی، مرضیه (۱۳۸۵). عدالت فضیلت برتر، قم: نشر معارف.
- ۳۷- نظامی گنجوی، الباس ابن یوسف (۱۳۶۸). مخزن الاسرار، به کوشش برات زنجانی، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳۸- نراقی، ملا احمد (۱۳۸۴). معراج السعاده، چاپ اول، قم: انتشارات قائم آل محمدصلی‌اله علیه و آله و سلم.
- ۳۹- وطواط، رشید الدین (۱۳۳۹). دیوان رشید الدین وطواط، با مقدمه و مقابله و تصحیح سعید نفیسی، تهران: کتابخانه بارانی.

